

تاثیر و جایگاه قدرت فرهنگی در کنترل تروریسم و ایجاد صلح جهانی

(با تاکید بر جمهوری اسلامی ایران)

احمد جالینوسی^۱، امین عباسی^۲، علی عباسی^۳

چکیده

تحولات دهه‌های اخیر در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، حاکی از اهمیت مقوله‌ی فرهنگ در دست‌یابی به اهداف و بهبود روابط میان دولت‌ها است؛ به نحوی که امروزه شاهد ظهور و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی در عرصه‌ی جهانی بوده تا از این طریق، زمینه‌ی تنازعات و چالش‌های بین‌المللی برطرف، و موجب هم‌گرایی دولت‌ها و ملت‌ها گردد. از این‌رو کسب وجهه‌ی و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و یا به تعبیری، دسترسی به قدرت نرم از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح نشده‌ی دیپلماسی کشورها در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل است که این مهم به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور به شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف، تعقیب می‌گردد.

در این مقاله پدیدآورندگان با روش کتابخانه‌ای و رهیافت تئوری قدرت نرم درصدد بررسی جایگاه و تاثیر قدرت نرم فرهنگی در سیاست خارجی ج.ا.ایران و در عرصه روابط بین‌الملل و کنترل تروریسم و اشاعه صلح جهانی هستند. سوال اصلی: چگونه با اتخاذ روش‌های نرم (قدرت فرهنگی) در سیاست خارجی کشور امکان کنترل تروریسم و اشاعه صلح جهانی فراهم می‌شود؟

جایگاه قدرت نرم فرهنگی در سیاست خارجی ج.ا.ایران و در حوزه روابط بین‌الملل چگونه است؟

واژگان کلیدی: تروریسم، سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ، قدرت نرم، صلح

۱- استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

۲- دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۳- دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

از فرهنگ در قاموس و عرف سیاست بین‌الملل به عنوان قدرت نرم یاد می‌شود؛ چرا که قدرت نرم، توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است و جنس آن از نوع اقتناع است. به نحوی که امروزه این قرائت از قدرت در مقابل قدرت سخت (قدرت نظامی و تسلیحاتی) که توأم با اجبار و خشونت است به کار می‌رود. اخیراً عرصه‌ی روابط بین‌الملل، به شدت، تحت تأثیر عوامل فرهنگی و هویتی قرار دارد. از این رو، کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و به عبارتی، دسترسی به قدرت نرم، از جمله اهداف مهم و در عین حال، تصریح نشده‌ی دیپلماسی کشورها در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل است که این مهم، به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور به شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف تعقیب می‌گردد. از سویی، قدرت‌یابی و کسب و تولید قدرت در دنیای جدید در مقایسه با گذشته از الگوهای متفاوتی پیروی می‌کند و به نوعی، متغیرهای جدیدی را جهت تولید، و اعمال قدرت و نیز تحلیل مسائل بین‌المللی، وارد حوزه‌ی روابط بین‌الملل نموده است. از این رو، این مقاله در صدد بررسی جایگاه و نقش قدرت فرهنگی در سیاست خارجی کشورها و تأثیر آن بر روند تحولات جهانی، کنترل تروریسم و اشاعه صلح جهانی است.

تحولات دهه‌های اخیر در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، حاکی از اهمیت مقوله‌ی فرهنگ در دست‌یابی به اهداف و بهبود روابط میان دولت‌ها است؛ به نحوی که امروزه شاهد ظهور و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی در عرصه‌ی جهانی بوده تا از این طریق، زمینه‌ی تنازعات و چالش‌های بین‌المللی، برطرف و موجب هم‌گرایی دولت‌ها و ملت‌ها گردد. از این رو کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و یا به تعبیری، دسترسی به قدرت نرم از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح نشده‌ی دیپلماسی کشورها در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل است که این مهم به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور به شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف، تعقیب می‌گردد. چه زبان، فرهنگ زبان ملایمی است که می‌تواند زمینه‌ساز و حامی روابط رسمی میان دولت‌ها و نیز مانع بروز بحران‌های خشونت‌بار در عرصه‌ی روابط بین‌الملل گردد. از این رو دولت‌ها درصدد تحکیم بنیان‌های معرفتی فرهنگ خود و تعمیم ارزش‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های تولید شده به فراسوی مرزهای جغرافیایی خود می‌باشند، تا یکی از ابزارهای اعمال قدرت را در کنار قدرت سیاسی و نظامی (قدرت سخت) همراه خود نموده و با استعانت از مکانیسم اقتناع فرهنگی به جای کاربرد

زور، اذهان و افکار عمومی جهانیان را در راستای منافع و اهداف خود هم‌سو نمایند. از سویی فرهنگ به عنوان موتور محرکه‌ی توسعه، زمینه ساز حرکت جوامع و الگوهای رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که با فروکش کردن چالش‌های ایدئولوژیکی، نقش آن به عنوان پارادایم جایگزین به تدریج، اهمیت یافته است. از این رو نظریه‌های فرهنگی گوناگونی با هدف توضیح و تفسیر جایگاه فرهنگ در سیاست داخلی و خارجی و نیز در سطوح جهانی ظهور نمودند (توحیدفام، ۱۳۸۲: ۴۵). پیش فرض اساسی نظریه‌های فرهنگی، آن است که رفتار و کنش‌های انسان در زندگی فعال و پویای اجتماعی و برقراری رابطه با دیگران، متأثر از الگوهای روابط اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی است. این نظریه‌ها به دنبال شناخت زمینه‌ها، فرایند شکل‌گیری و بروز الگوهای رفتاری، ارزش‌ها، اعتقادات و ترجیحات ما در زندگی اجتماعی هستند؛ بنابراین معتقدند که از این طریق می‌توان رفتار سیاسی انسان را شناخت.

این نوع نگرش به سیاست (سیاست فرهنگی) است الزامات نظری و عملی خاصی به همراه دارد: از جمله موجب می‌گردد که تعریف سیاست، نه منحصر در سطح و محدوده پدیده‌ای به نام دولت، بلکه به مثابه پدیده‌ای در همه روابط، جلوه‌ها و نهادهای اجتماعی تعریف شود. همچنین تلقی سیاست به عنوان یک حساسیت فرهنگی تا یک فعالیت نهادمند، و باور به این که هر چیزی، فرهنگی است؛ بنابراین همواره، نظم اجتماعی از طریق فرهنگ ساخته می‌شود، مورد مخالفت قرار می‌گیرد و باز تولید می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۶: ۴۴). بر این اساس، چهره‌ی زمخت سیاست و قدرت، به وسیله ابزارها و روش‌های فرهنگی، تلطیف می‌شود و زیرساخت‌های فرهنگی، موجب سامان دادن به فعالیت‌های سیاسی در سطح سیاست داخلی و سیاست جهانی می‌گردد.

در دوره‌ی معاصر، نظریه‌پردازی و تحلیل انتقادی درباره‌ی فرهنگ، تمدن و فرآورده‌های فرهنگی آن، از چشم‌اندازهای گوناگون، ادبیات گسترده‌ای را به وجود آورده است که عواملی چون: مهاجرت‌های گسترده و ارتباطات فرهنگی، آمیختگی فرهنگ با سیاست، اقتصاد، گسترش شبکه‌های ماهواره‌ای و ارتباطی با نقش رسانه‌ها در ترویج فرآورده‌های فرهنگی و ظهور اشکال مختلف فرهنگ، ضرورت مطالعات فرهنگی را مضاعف نمود؛ تا جایی که گسترش موج جهانی شدن فرهنگ، مقاومت‌هایی را از سوی خرده‌فرهنگ‌ها به همراه داشت. این مهم، موجب شد رابطه‌ی میان فرهنگ و حوزه‌های مختلف، از جمله قدرت و سیاست، در سطح بین‌المللی هویدا شده و در کانون توجه محققان روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل قرار گیرد.

آنچه اهمیت موضوع را مضاعف می‌کند، طرح برخی نظریه‌ها و مکاتب فکری جدید و تأثیر آن بر سیاست جهانی است. از جمله، نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها، گفت‌گوی تمدن‌ها، سیالیت فرهنگی و نگرش پست مدرنیستی به مقوله‌ی هویت و فرهنگ است که هر کدام به نحوی با توجه به چهارچوب معرفتی خود چهارچوب کنشی خاصی را توصیه می‌کند. با این حال، بسیاری از کشورها اهمیت و استفاده از این نوع قدرت نرم را در سیاست خارجی خود، یا به طور کلی مورد غفلت قرار داده یا این که صرفاً در ساحت اندیشه و نظر، باقی مانده و یا به صورت جدی، استفاده نگردیده است. از این رو، پرسش اساسی، این است که: جایگاه و نقش فرهنگ (قدرت نرم) در سیاست خارجی چیست و چه تأثیری بر روند تحولات جهانی (کنترل تروریسم، گسترش صلح) دارد؟

در پاسخ به آن، فرضیه‌ای این گونه، مطرح می‌شود که (تلاش در تولید، تأمین و اقتناع ارزش‌ها، ایستارها و طرز تلقی‌های مشترک، موجب کسب قدرت فرهنگی و در نتیجه، موجب تسهیل در دستیابی به اهداف و منافع ملی کشورها و نیز موجب ارتقاء و کارآمدی سیاست خارجی کشورها و از سویی کاربرد قدرت فرهنگی، موجب شکل‌گیری فرهنگ مقاومت در عرصه‌ی سیاست جهانی می‌گردد). جهت آزمون فرضیه ابتدا برخی از مفاهیم کلیدی، تعریف و به عوامل تشکیل‌دهنده قدرت نرم اشاره می‌گردد. سپس چگونگی و تأثیر آن بر سیاست خارجی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه، کوشش می‌شود جایگاه و نقش قدرت فرهنگی بر روند تحولات جهانی (کنترل تروریسم، گسترش صلح) و پی‌آمدهای معطوف به آن مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

چارچوب نظری و مفاهیم

مفهوم فرهنگ

فرهنگ از جمله واژگانی است که به دلیل تنوع و تکثر نگرش و رویکردهای معطوف به آن دارای تعاریف زیادی است. هر کس با توجه به نگرش خود به موضوع، تعریف خاصی ارائه نموده است. از این رو، جهت رفع این آشفتگی در مفهوم، به برخی از تعاریف اشاره می‌گردد. برخی معتقدند فرهنگ، مجموعه‌ی سازمان یافته‌ای از هنجارها، ارزش‌ها و قواعد است. سر ادوارد تایلر معتقد است: فرهنگ، عبارت از مجموعه‌ی دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، رسوم و هرگونه توانایی و عادت دیگری که به وسیله‌ی انسان به عنوان عضو جامعه،

اکتساب شود (بشیریه، ۱۳۷۹: ۸). فرهنگ در معانی وسیع‌تر شامل همه‌ی فرآورده‌ها و تولیدات انسانی است که در مقابل فرآیندها و تولیدات طبیعت قرار می‌گیرد. برخی دیگر از فرهنگ‌شناسان و تمدن‌شناسان، دو واژه‌ی فرهنگ و تمدن را یکی تلقی نموده، در حالی که برخی دیگر، این دو را جدا می‌کنند (گی‌روشه، ترجمه هما زنجانی، ۱۳۶۷: ۱۲۰). همچنین تعریف ریموند ویلیامز از فرهنگ نیز قابل توجه است. به نظر وی، فرهنگ را به عنوان «فرآیند عمومی تکامل و توسعه‌ی فکری، معنوی و زیباشناختی و به عنوان شیوه‌ی خاص زندگی مردمی خاص یا دورانی خاص» تعریف می‌شود و یا به طور کلی به عنوان فرآورده‌های فعالیت فکری و هنری تعریف می‌گردد که به نظر می‌رسد این تعریف، شامل کل فلسفه، اندیشه، هنر و خلاقیت فکری یک عصر یا کشور و همچنین آداب، عادات و رسوم و مناسک اقوام و ادبیات و هنرهای مختلف می‌شود (بشیریه، ۱۳۷۹: ۹).

قدرت نرم

اساساً از واژه‌ی فرهنگ در قاموس و عرف سیاست بین‌الملل به عنوان قدرت نرم یاد می‌شود و آنچه از محتوای کلمات متفکران و اندیشمندان در توضیح واژه‌ی قدرت نرم، بر می‌آید این است که قدرت نرم، محصول و برآیند تصویرسازی مثبت، ارائه‌ی چهره‌ی موجه از خود، کسب اعتبار در افکار عمومی داخلی و جهانی، قدرت تأثیرگذاری غیرمستقیم توأم با رضایت بر دیگران و... می‌باشد. به طوری که امروزه، این قرائت از قدرت در مقابل قدرت سخت، قدرت نظامی و تسلیحاتی که به نحوی توأم با اجبار و خشونت‌های فیزیکی است به کار می‌رود. بنابراین می‌توان گفت: قدرت نرم، توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است و جنس آن از نوع اقتناع است؛ در حالی که چهره‌ی زمخت و سخت قدرت از نوع وادار و اجبار کردن است. جوزف نای از پیشگامان طرح قدرت نرم، در کتاب «کاربرد قدرت نرم» بر این عقیده است که: قدرت نرم، توجه ویژه‌ای به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی، یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند (اطلاعات و دانایی) را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به کارگیرد و اختلافات را به گونه‌ای ترسیم کند که از آن‌ها امتیاز گیرد (نای، ترجمه سیدرضا میرطاهر، ۱۳۸۲: ۱۰).

همچنین قدرت نرم، مباحث عقلانی و ارزش‌های عمومی را شامل می‌شود و هدف آن، افکار عمومی خارج و سپس داخل است. از این رو می‌توان گفت: قدرت نرم، رفتار توأم با جذابیت

قابل رؤیت، اما غیر محسوس است. چه در قدرت نرم و یا قدرت فرهنگی، بر روی ذهنیت‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود و از جذابیت برای ایجاد اشتراک بین ارزش‌ها و همه‌ی خواست‌ها سود می‌جوید. از این چشم‌انداز، قدرت نرم به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌ها گفته می‌شود که با به کارگیری ابزارهایی چون فرهنگ آرمان و یا ارزش‌های اخلاقی، به صورت غیرمستقیم بر منابع یا رفتارهای دیگر کشورها اثر می‌گذارد. بنابراین به نظر نای، «قدرت نرم (قدرت فرهنگی) زمانی اعمال می‌شود که یک کشور، سایر کشورها را وا دارد چیزی را بخواهند که خود می‌خواهد». توانایی تأثیرگذاری به آن‌چه دیگر کشورها می‌خواهند، با منابع نامحسوس مثل فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها ارتباط دارد (شیلر، ترجمه احمد عابدینی، ۱۳۷۷: ۱۰۰).

تروریسم

تروریسم، پدیده‌ای است محصول علل مختلف که در عین حال، علت شکل‌گیری وضعیت‌های گوناگون محسوب می‌شود. از دید مناسبات تروریسم و حقوق بشر، این پدیدار، معلول نقض حقوق بشر و نبود شرایط صلح ماندگار است که خود نیز با عملیات و اقدام، به نقض بسیاری از حقوق اساسی بشری فردی و همگانی منجر می‌گردد و در درجه اول، حق بر صلح و آرامش همگانی بشر را در معرض تهدید قرار می‌دهد. در واقع، تروریسم دو صورت دارد: صورت اول آن که به مثابه علت وقوع موارد تهدید صلح و نقض حقوق بشر عمل می‌کند و صورت دیگر آن، نشأت‌گیری تروریسم از نقض حقوق بشر و صلح ویژه وضعیت‌های نابرابر «میان» اجتماعات و «در» اجتماع است. از طرف دیگر، تروریسم هم دارای جنبه‌های سخت و هم نرم است و اسناد حقوقی معاصر قادر به تعریف جامع و همه‌جانبه‌ی این مفهوم نبوده، تاکنون چنین تلاشی ناکام مانده است.

با وجود این، تروریسم فارغ از معنا و گفتمانی که دارد، مفهومی متضمن هراس و وحشت عمومی است که استفاده از آن حتی در ذهن نیز نوعی واکنش روانی مبتنی بر انزجار را به دنبال دارد. این حس غالب و عمومی، برآیند تمایل روحی بشر به آرامش و پرهیز از خشونت به ویژه ماهیت هنجاری مصونیت غیرنظامیان و عامه در برابر عملیات‌های اربابی و مسلحانه است. با این حال، عموم مردم، تروریسم را به عنوان روشی خشونت‌آمیز شناخته‌اند که برای ایجاد فضای رعب و وحشت به منظور نیل به اهداف سیاسی از طریق توسل به زور نسبت به گروه یا دولت

مورد نظر برای تن دادن به اهداف و مقاصد مهاجمان به کار گرفته می‌شود (فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۳۹۱: ۷۷-۱۱۴).

یافته های تحقیق

عوامل ایجاد قدرت فرهنگی (قدرت نرم)

برخی از عواملی که تولیدکننده و یا تقویت کننده قدرت نرم هستند عبارتند از: ترویج زبان و ادبیات، تبلیغ آرمان‌ها و ارزش‌های متعالی، موقعیت ایدئولوژیکی، ارتباط دیپلماتیک مناسب و گسترده، مناسبات و مبادلات فرهنگی، ارائه‌ی تصویر مطلوب از خود، بهره‌گیری مناسب از اطلاعات و فرهنگ در راستای مقاصد دیپلماتیک، طراحی و اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مقبول، زدودن ذهنیت‌های تاریخی منفی، کسب جایگاه علمی پیشرفته و فن‌آوری‌های تکنولوژیکی، توان‌مندی اقتصادی بالا، قدرت شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی، قدرت نفوذ در باورها و نگرش‌ها، برخورداری از شبکه‌های خبری جهان‌گستر و قدرت تولید و توزیع محصولات رسانه‌ای متنوع به کشورها و نفوذ در رسانه‌های بین‌المللی (نای، ۱۳۸۲: ۴۵). همچنین برخورد مناسب و اتحاد مواضع مقبول در برخورد با بحران‌های بین‌المللی، ارائه‌ی خدمات بشردوستانه، رعایت استانداردهای حقوق بشر، حمایت از جنبش‌های سبز و محیط زیست، مشارکت در جنبش‌های صلح طلب و نیروهای حافظ صلح، تشکیل انجمن‌های دوستی با کشورهای مختلف، حضور گسترده در جوامع فرهنگی و رایزنی‌های فرهنگی در سطح وسیع در ایجاد و تقویت قدرت فرهنگی مؤثرند. برخی از نویسندگان حوزه‌ی روابط بین‌الملل، عوامل مؤثر دیگری را در تولید و تقویت قدرت نرم و سخت ذکر نموده‌اند که عبارتند از: وضعیت جغرافیایی (آب و هوا، وسعت خاک، موقعیت ژئوپولیتیکی، جمعیت و نیروی انسانی)، ظرفیت صنعتی، ارتباطات، استعدادهای علمی، اختراعات، ابتکارات، سازمان اداری و دولتی، ایدئولوژی و اخلاق اجتماعی، اطلاعات و سطح آگاهی، خرد، رهبری و روحیه ملی (کازمی، ۱۳۶۹: ۱۳۸). در مجموع می‌توان گفت از جمله ممیزات قدرت نرم، مردمی بودن و غیررسمی بودن آن است. به عبارت دیگر، قدرت نرم، زمانی می‌تواند تولید گفتمان سازگاری با افکار عمومی نماید که مستلزم قدرت سخت نباشد و بتواند به دور از محدودیت‌ها و امر و نهی‌های قدرت سخت، در شرایط و فضای آزاد، تولید گفتمان محلی، منطقه‌ای و فراملی نماید و با سهولت، پیام خود را به افکار عمومی جهانیان برساند. نکته‌ی قابل توجه، آن است که قدرتی که از این طریق حاصل

می‌شود را نباید با عوام‌گرایی و تولید عوامانه‌ی گفتمان، اشتباه گرفت، بلکه قدرت نرم (قدرت فرهنگی) به معنای تخصصی کردن، علمی کردن و عقلانی نمودن حوزه‌ی قدرت در همه‌ی عرصه‌هاست (مشفق، ۱۳۸۶: ۴).

رابطه‌ی فرهنگ و سیاست در عرصه‌ی نظام بین‌الملل

رابطه‌ی فرهنگ با سیاست، مدت‌ها مورد غفلت واقع شده بود تا این که نخستین بار «ایوشومی»، جامعه‌شناس فرانسوی اعلام کرد که فرهنگ، یک بعد سیاسی نیز دارد؛ زیرا فرهنگ، خود را در پشت تمام کنش‌های فردی و اجتماعی، پنهان نموده و همان گونه که بر رفتار اجتماعی، اثر می‌گذارد بر رفتار سیاسی هم، تأثیرات مهمی را بر جا می‌گذارد (نقیب زاده، ۱۳۸۲: ۶). با این حال، سال‌ها طول کشید تا چگونگی رابطه‌ی سیاست و فرهنگ و تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر در حوزه‌ی روابط بین‌الملل طرح شود و تنها در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن بیستم میلادی بود که نظر عده‌ای از متخصصین روابط بین‌الملل به این نکته مهم معطوف گردید که اساساً فرهنگ بر روی رفتار و کنش‌ها در سیاست خارجی و رفتارهای بین‌المللی کشورها در عرصه‌ی سیاست جهانی اثر می‌گذارد. این مسئله موجب شد شاخه‌ای از دانش با عنوان «جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل» شکل گیرد تا تأثیر فرهنگ و سیاست را در رفتارهای سیاسی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست جهانی مورد مطالعه قرار دهد (نقیب زاده، ۱۳۸۲: ۶-۷). از این رو محققانی چون ریمون آرون، مارسل مرل، استانلی هافمن و... تلاش نمودند تا فرضیاتی پیرامون تأثیر خلق و خوی ملت‌ها و نقش هنجارها و ارزش‌های ملی و فرهنگی را مطرح و مورد بررسی قرار دهند. و به تدریج، این موضوع در بین محققان روابط بین‌الملل با استقبال مواجه شد. برخی از محققان حوزه‌ی فرهنگ بر این باورند که تأثیر فرهنگ و خلق و خوی اقوام و ملت‌ها و همچنین نحوه‌ی اثرگذاری فرهنگ ملی، نه تنها بر سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی، بلکه بر نحوه‌ی جنگ و دفاع هم تأثیرگذار است. این نظریه‌ها به این نتیجه می‌رسند که همه‌ی ملت‌ها حتی در جنگیدن نیز فرهنگ و سبک و سیاق خاص خود را دارند. یعنی در نحوه‌ی جنگیدن، در چگونگی تدوین یک استراتژی، روش خاص هر قوم و هر ملتی با فرهنگ دیگر متفاوت است. استانلی هافمن نیز معتقد است که فرهنگ و خلق و خوی هر ملتی بر رفتار سیاسی آن‌ها در عرصه‌ی سیاست جهانی، تأثیرگذار است. وی این دیدگاه را با مثالی از رفتار سیاسی آمریکایی‌ها در عرصه‌ی سیاست جهانی، تعقیب می‌کند، وی بر این عقیده است که علت اصلی دخالت

آمریکایی‌ها در مسائل جهانی، ریشه‌ای فرهنگی دارد؛ زیرا آمریکایی‌ها در مسائل جهانی، مسئولیتی را بر دوش خود احساس می‌کنند. آن‌ها خود را روی یک جزیره‌ای می‌بینند که هیچ خطری متوجه آن‌ها نیست و در اطراف آن‌ها انسان‌هایی در حال غرق شدن هستند. که دست نیاز به جانب آن‌ها دراز کرده‌اند. بنابراین، مداخله آمریکایی‌ها نه از روی خبث طینت، بلکه جزئی از فرهنگ سیاسی آن‌هاست. آن‌ها وظیفه اخلاقی خود می‌دانند که در مسائل سیاسی جهان شرکت کنند و این دخالت را لطفی به حال ملت‌های جهان تلقی می‌کنند (نقیب زاده، ۱۳۸۲: ۷-۸). بنابراین، امروزه می‌بینیم که فرهنگ، توجه اهل سیاست را به خود جلب نموده است. این امر نه به این معناست که سیاستمداران، همیشه اهل فرهنگ‌اند. بلکه به این معناست که فرهنگ هم به عنوان ابزار سیاست، شناخته شده و هم به عنوان یک امر مطلوب اجتماعی که وظیفه‌ی دولت، ترویج و ارتقای آن است (تراسبی، ترجمه کاظم فرهادی، ۱۳۸۲: ۱۷۲).

سلطه‌ی رویکردهای رئالیستی بر مطالعات سیاست بین‌الملل و تأکید آن بر واقعیت‌های بیرونی، مانع از مطالعات عمیق‌تر موضوعات و مسائل جهانی شده است. تحت این شرایط، حوزه‌ی فرهنگ و هویت که به لایه‌های درونی و عمیق معرفتی می‌پردازد مورد بی‌مهری قرار گرفته است؛ زیرا عمده‌ی مسائل سیاست جهانی در چهارچوب علائق اقتصادی، سیاسی و امنیتی، تبیین، تشریح و تفسیر می‌شود، ولی در اکثر مواقع، برداشت‌ها، شناخت‌ها و ارزیابی‌ها که به صورت‌های ملموس اقتصادی، سیاسی و امنیتی تجلی می‌یابند از یک سلسله ارزش‌ها و هنجارها و اعتقادات، نشأت می‌گیرند که به نظر می‌رسد در فرآیند نظریه‌پردازی و تحلیل مسائل جهانی، توجه اندکی با ابعاد هویتی و فرهنگی شده و در نتیجه، ابعاد فرهنگی و هنجاری الگوهای رفتاری بازیگران مورد غفلت واقع شده است. از این جهت به نظر می‌رسد تا زمانی که هنجارهای عام، جایگزین نگاه‌های خاص‌گرایانه‌ی فرهنگی نگردیده‌اند، الگوی انتخاب منطقی دیپلماسی می‌تواند پوششی برای تعارضات هنجاری و ارزشی در سیاست بین‌الملل به شمار رود. حال، برخی از نظریه‌های جدید، مقوله‌ی فرهنگ را در کانون توجه خود قرار داده‌اند که در این صورت درمی‌یابیم فرهنگ، نه تنها بخش فراموش شده‌ی روابط بین‌الملل نمی‌باشد، بلکه اصولاً بدون توجه به زیرساخت‌های فرهنگی و عناصری هم‌چون ارزشی، هنجاری، اسطوره‌ای و ایدئولوژیک نمی‌توان مبادرت به ارائه نظریه نمود. بر این اساس، در اکثر موارد، نظریه‌پردازان بدون آن که ذکری از ایدئولوژی‌ها و فرهنگ خاص به عمل آورند عملاً و به صورت ناخودآگاه بر مبنای این متغیر، سیاست جهانی را تبیین و تفسیر می‌کنند (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۱).

فرهنگ و رفتار سیاست خارجی

اساساً فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از هنجارها، ارزش‌ها، آداب و رسوم، اخلاقیات و اعتقادات از طریق جامعه‌پذیری، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. مطالعات در حوزه‌ی فرهنگ سیاسی، حاکی از تأثیر پذیری فرهنگ از سیاست و بالعکس است. این مطالعات در مرحله‌ی بعد به تجزیه و تحلیل رابطه‌ی میان فرهنگ و سیاست خارجی می‌پردازند. برای نمونه، محققانی چون «گابریل آلموند» و «سیدنی وربا»، فرهنگ سیاسی را به صورت توزیع خاص الگوهای جهت‌گیری به سوی موضوعات سیاسی در میان اعضای یک جامعه، تعریف کرده‌اند. در این جا موضوعات سیاسی می‌تواند شامل نهادها، ساختارها و نیز نقش‌ها و رفتارهای سیاسی شود. تحت این شرایط، در حالی که کم‌تر به موضوع همگونی و یکنواختی جهت‌گیری‌ها عنایت می‌شود، عملاً بیش‌تر توجهات معطوف به انعکاس سنت‌ها، ارزش‌ها، اخلاقیات، آداب و رسوم و اعتقادات فرهنگی در سیاست خارجی است. رابطه‌ی میان متغیرها و انگاره‌های فرهنگی و سیاست خارجی را می‌توان از سه طریق، مورد مطالعه قرار داد. نخست، شامل اعتقادات و اسطوره‌هایی می‌شود که به تجربه‌های تاریخی مردم یک کشور و رهبران و نیز نگرشی که آن‌ها نسبت به نقش و جایگاه جاری کشور خود به عرصه‌ی جهانی دارند ارتباط پیدا می‌کند. دومین رابطه، معطوف به تصاویر و برداشت‌هایی که نخبگان علمی و سیاسی و حتی عامه‌ی مردم، نسبت به سایر ملت‌ها، کشورها و سایر بازیگران عرصه‌ی سیاست خارجی مانند نهادهای بین‌المللی در پس ذهن خود می‌پروراند و در نهایت، سومین مورد فرهنگی، عادات و ایستارها و طرز تلقی‌ها نسبت به حل مشکلات به طور اعم و برخورد با اختلافات و منازعات بین‌المللی به طور اخص می‌باشد (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۱). بنابراین موارد فوق، حاکی از چگونگی ارتباط انگاره‌های فرهنگی با سیاست خارجی کشورهاست که به نظر می‌رسد دیپلمات‌ها و سیاست‌مداران هوش‌مند به این ساحت از چهره‌ی قدرت، یعنی قدرت فرهنگی و نقش آن‌ها در شکل دادن به ادراک‌ها و برداشت‌ها توجه خاصی دارند. در بسیاری از موارد، الگوهای رفتاری دولت‌ها که از طریق سیاست خارجی در سیاست بین‌الملل تجلی می‌یابد. با توجه به مختصات و ویژگی‌های هنجاری و فرهنگی و با در نظر گرفتن میزان برخورداری از قابلیت‌ها و توانایی‌های لازم، صورت‌های پیچیده‌ی گوناگونی به صورت استیلا، تساهل، همکاری، خودبستگی، آشتی‌پذیری، و... به خود می‌گیرد. بر این اساس، کشورها و دولت‌ها دارای روش‌ها و زبان‌های دیپلماتیک گوناگونی در تعاملات و مناسبات خود با دیگران هستند. در نتیجه، مبادلات هنجاری

و فصول مشترک و غیرمشتربک ارزش‌ها، مشخص کننده موقعیت دیپلماتیک دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل می‌باشد. اهمیت رابطه‌ی فرهنگ و سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، زمانی مضاعف می‌شود که بخواهیم به مطالعه «سیاست‌های خارجی مقایسه‌ای» روی آوریم؛ زیرا توجه به مسائل هنجاری، ارزشی و اسطوره‌ای می‌تواند به درک در طبقه‌بندی سیاست خارجی دولت‌ها به صورت پراگماتیک، ایدئولوژیک، اسلامی، مسیحی، دموکراتیک، کثرت‌گرا و جز این‌ها کمک کند. چه تحت این شرایط، آثار و ویژگی‌های فرهنگی بر سیاست خارجی و انعکاس آن در تعاملات رفتاری و واحدهای سیاسی با یک‌دیگر می‌تواند تصویر روشن‌تری در سیاست بین‌الملل به دست دهد. تصورات و برداشت‌هایی که دولت‌ها از انگاره‌های فرهنگی و هنجاری جوامع گوناگون دارند، می‌تواند از نگاه‌دارندگان آن فرهنگ متفاوت باشند؛ لذا درک صحیح از فرهنگ یک کشور می‌تواند در نحوه‌ی تعامل با آن در سیاست خارجی، مؤثر واقع گردد.

فرهنگ بین‌المللی و سیاست خارجی

فرهنگ بین‌المللی، عبارت است از ارزش‌ها و هنجارهای عامی که در طول زمان، مورد پذیرش جامعه‌ی بین‌الملل قرار گرفته و دارای عملکردهای خاصی می‌باشند. تجلی این فرهنگ را می‌توان در چهارچوب عملکرد رژیم‌های بین‌المللی و در قالب هنجارها، مقررات، قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی مشاهده کرد. آنچه این فرهنگ را غنی‌تر می‌کند، هنجارها و ارزش‌های مشترک بین جوامع است که از طریق دستگاه سیاست خارجی کشورها در مناسبات و تعاملات بین‌المللی، خود را نشان می‌دهد (قوام، ۱۳۸۴: ۱۲۳). بنابراین، دستگاه سیاست خارجی کشورها در تلاش است تا ارزش‌ها و هنجارهای داخلی خود را که سازنده‌ی هویت جامعه‌ی خود است به هنجارها و ارزش‌های جهانی تبدیل نموده و به تدریج در فرهنگ جهانی سهیم شوند. در این صورت به دلیل نمود ارزش‌های فرهنگ داخلی در فرهنگ جهانی، سهل‌تر و کم‌هزینه‌تر می‌توان اهداف و منافع خود را تعقیب نمود. به طور کلی در زمینه‌ی سیاست خارجی و چگونگی ارتباط آن با قدرت نرم می‌توان سه وظیفه‌ی اساسی برای دستگاه سیاست خارجی تصور نمود:

۱- ارتقای میزان مشروعیت نظام سیاسی در دیدگاه افکار عمومی بین‌الملل، مشروعیت نظام، ریشه در سازوکارهای داخلی آن دارد، اما واحدهای سیاسی می‌بایست مواظب رفتارهای سیاسی

خود در سطح جهانی و واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های کشورهای دیگر نسبت به تصمیمات سیاسی خود باشند. امروزه، شاهد ظهور مؤسسات و نهادهای بین‌المللی، عموماً با دغدغه‌های فرهنگی مثل تأمین صلح و امنیت، حفظ حقوق بشر، حفظ حقوق زنان و تقویت کشورهای ضعیف هستیم. با افزایش چنین نهادها و مؤسسات بین‌المللی دولتی و غیردولتی، هر کشوری می‌بایست آن‌گونه رفتار نماید که از رهگذر تعامل با این مراکز و نهادها بر مشروعیت خویش در امور انسانی و بشر دوستانه بیفزاید. بنابراین، یکی از وظایف مهم دستگاه سیاست خارجی کشورها، ارتقای میزان مشروعیت خود در سطح بین‌المللی است.

۲- کسب پرستیژ بین‌المللی: یکی دیگر از وظایف دستگاه سیاست خارجی هر کشور، کسب پرستیژ، حیثیت، اعتبار و آبرو در صحنه‌ی بین‌المللی است که خود، موجب افزایش و توان قدرت نرم یک کشور می‌گردد. به این معنا که جایگاه و موقعیت یک کشور در نظام جهانی در پیشبرد اهداف و منافع ملی آن کشور مؤثر است.

۳- مدیریت افکار عمومی: مدیریت افکار عمومی، یکی دیگر از وظایف سیاست خارجی در چهارچوب قدرت نرم است. دیپلماسی عمومی، بخشی است که می‌تواند با اتخاذ روش‌های نرم و به دور از خشونت، افکار عمومی را مدیریت نماید. دیپلماسی عمومی، شامل برنامه‌هایی هم چون انتشار کتاب، ساخت و پخش فیلم‌های سینمایی و مستند، برنامه‌های رادیو و تلویزیونی به زبان‌های رایج بین‌المللی و برگزاری همایش‌ها و کنگره‌های بین‌المللی، جهت نزدیک نمودن ایده‌ها، افکار، اندیشه‌ها و سیاست‌ها در عرصه‌ی جهانی است. این مؤلفه‌ها عمدتاً در چهارچوب مکانیسم‌های قدرت نرم و به دور از هرگونه سازوکارهای قدرت سخت صورت می‌گیرد که به نظر می‌رسد متولی دولتی آن، دستگاه سیاست خارجی کشورهاست.

مؤلفه‌های قدرت فرهنگی در تحلیل سیاست خارجی

همان‌گونه که ذکر شد عوامل متعددی در ایجاد قدرت نرم کشورها مؤثر است که هر کدام به نحوی به دور از ابزارها و مؤلفه‌های قدرت سخت، موجب ارتقای حیثیت و جایگاه یک کشور در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل و نظام جهانی می‌شود.

۱- فرهنگ و نظام ارزش‌ها بخش عمده از عوامل تولیدکننده یا تقویت‌کننده‌ی قدرت نرم در یک واحد سیاسی، معطوف به حوزه‌ی فرهنگ و نظام ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی است. مانند زبان و ادبیات، موقعیت ایدئولوژیکی و مذهبی، ارزش‌های متعالی و انسانی، اخلاقیات، قدرت

نفوذ باورها و نگرش‌ها و به طور کلی، منش ملی، روحیه ملی، باورها و ارزش‌های ملی که جملگی در ذیل مقوله‌ی فرهنگ جای می‌گیرد. حال که قدرت نرم به معنای توانایی جذب دیگران به سوی خود، بدون کاربرد زور و یا پول است و از آن‌جا که فرهنگ به عنوان مهم‌ترین منبع قدرت نرم، تلقی می‌شود می‌توان جایگاه و موقعیت قدرت نرم (قدرت فرهنگی) یک کشور و با توجه به میزان توانمندی‌ها و جذابیت‌های انگاره‌های فرهنگی آن، مورد سنجش و ارزیابی قرار دارد. زیرا فرهنگ یک کشور می‌تواند برای دیگر کشورها منشأ جذابیت باشد. آن‌چه اهمیت موضوع را در این مؤلفه، مضاعف می‌کند این است که از آن‌جا که فرهنگ، شامل نظام ارزش‌ها، هنجارها، اعتقادات و اخلاقیات می‌شود. این انگاره‌ها و ارزش‌های فرهنگی، نظام ترجیحات و اولویت‌ها را برای زندگی فردی و اجتماعی، معین می‌سازد، و از سویی، دستگاه سیاست خارجی کشورها هنگام تصمیم‌گیری‌ها عمدتاً براساس ترجیحات و اولویت‌های فرهنگی، عمل می‌کنند؛ در نتیجه، میزان پتانسیل موجود در انگاره‌های فرهنگی می‌تواند جذابیت خاصی را در افکار عمومی جهان ایجاد نموده و از آن طریق، دستگاه سیاست خارجی به راحتی می‌تواند اهداف و منافع ملی خود را بدون کاربرد زور با کم‌ترین هزینه، تعقیب نماید.

۲- ارزش‌ها و مطلوبیت‌های سیاسی یکی دیگر از مولفه‌های تولیدکننده یا تقویت‌کننده‌ی قدرت نرم یک کشور، جذابیت ارزش‌ها و مطلوبیت‌های سیاسی یک کشور است. این مهم می‌تواند در ارائه تصویرسازی مثبت و مطلوب از یک کشور در سطح افکار عمومی جهان، مؤثر واقع گردد. به طور کلی، ایده‌آل‌های سیاسی یک کشور می‌تواند دیگران را نسبت به آن، جذب و یا دفع نماید. برای نمونه، ارزش‌های لیبرالی مطلوب و ایده‌آل غرب و یا ارزش‌های سیاسی اسلامی مطلوب در کشورهای اسلامی می‌تواند برای سایر واحدهای سیاسی، ایجاد جاذبه و یا دافعه نماید. آن‌چه در این مؤلفه، حائز اهمیت است میزان هم‌سویی ایده‌آل و مطلوبیت‌های سیاسی یک کشور با جامعه بین‌المللی است. همچنین میزان توانایی‌های این ارزش‌های سیاسی در ساختن رژیم‌های حقوقی و قانونی بین‌المللی است که تا چه حد توانسته مطلوبیت‌های خود را جهانی و تبدیل به قوانین و مقررات بین‌الملل نماید.

۳- مشروعیت نظام سیاسی مشروعیت سیاسی، در ایجاد و تقویت قدرت نرم کشورها، بسیار مؤثر است. هرچه مشروعیت سیاسی یک کشور در اذهان و افکار عمومی جهان افزایش یابد، میزان همکاری‌های بین‌المللی، به تناسب، توسعه خواهد یافت. زیرا واحدهای سیاسی، تنها از طریق همکاری‌ها، مناسبات و مبادلات فرهنگی فی‌مابین است که منافع و اهداف یک کشور را

مورد شناسایی قرار می‌دهند. میزان مشارکت‌های مردمی در انتخابات‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و راهپیمایی‌ها، نشان‌گر میزان مشروعیت و مقبولیت یک نظام سیاسی است، که به سهم خود، تأثیر زیادی در نگرش افکار عمومی جهان داشته و در نتیجه، موجب ارتباطات بیش‌تر در عرصه‌ی جهانی می‌گردد.

حال با توجه مباحث نظری مطرح شده، جایگاه و نقش فرهنگ در سیاست جهانی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و این مسئله، بررسی می‌گردد که آیا ارزش‌ها و هنجارها در سیاست جهانی از جایگاه محوری و قانونی برخوردار است یا در موقعیت حاشیه‌ای قرار می‌گیرد؟ در پاسخ به این پرسش، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی، مثل رئالیست‌ها در عرصه‌ی تئوری و عمل، معتقدند که فرهنگ، جایگاه خاصی در عرصه‌ی سیاست خارجی کشورها و سیاست جهانی ندارد. این دیدگاه در آثار رئالیست‌های چون مورگنتا به چشم می‌خورد. در حالی که دیدگاه‌ها و نظریه‌های جدید، موقعیت فرهنگ و تأثیر آن را در ساخت نظریه و عمل، ارتقا داده و معتقدند فرهنگ، جایگاه حیاتی در شکل‌دهی به رفتارهای سیاسی، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها در عرصه‌ی سیاست داخلی و سیاست جهانی دارد. نظریه‌هایی چون سازه‌نگاری، هژمونی فرهنگی، مکتب انتقادی و نظریه‌های پست‌مدرن از طرفداران جدی دیدگاه‌های فرهنگی در عرصه‌ی سیاست جهانی می‌باشند. از این منظر، برخی، فرهنگ را از جنس واگرایی در عرصه‌ی سیاست جهانی تلقی نموده و بر این باورند که به دلیل تأثیر کنش‌ها و رفتارهای سیاسی بازیگران از ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت فرهنگی، هم‌گرایی در نظام بین‌الملل، بسیار مشکل است؛ زیرا تنها از ناحیه‌ی فرهنگ است که مقاومت، صورت می‌گیرد؛ در حالی که حوزه‌ی اقتصاد، عمدتاً موجب هم‌گرایی می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت در جهان معاصر، ابتدا فرهنگ از جایگاه خاصی در ساحت اندیشه (نظریه) و عمل برخوردار نبوده و در حاشیه قرار می‌گرفت. زیرا سیاست جهانی امنیت محور و عمدتاً نظریه‌های رئالیستی و نورئالیستی در کانون توجه قرار داشت. در حالی که در دو سه دهه‌ی اخیر، فرهنگ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده است. چه گفتمان حاکم بر سیاست جهانی، گفتمان فرهنگی است و تعاملات و مناسبات جدید در سیاست جهانی، ریشه‌ای فرهنگی دارد.

امروزه، عرصه‌ی روابط بین‌الملل، به شدت تحت تأثیر عوامل فرهنگی و هویتی قرار دارد. از این رو، تبادلات و مناسبات فرهنگی و همچنین کوشش برای نگرهبانی از هویت، جایگاه ویژه‌ای در سطح مباحث تئوریک و نظریه‌پردازی و همچنین در ساحت عمل به خود اختصاص داده است.

تا جایی که تبدیل پاسداری از هویت، نه دستور کار سیاست خارجی و مطالعات راهبردی، بلکه بیش از همه، ناشی از موجی است که پهنه‌ی عمل آن، فراملی و جهانی است. از این منظر می‌توان گفت: قدرت‌یابی و کسب و تولید قدرت در دنیای جدید در مقایسه با دوران قبل از الگوهای متفاوتی، پیروی می‌کند. هر چند اعمال آن در سطح جهانی، مبتنی بر قدرت سخت و نظامی برتر شکل گرفته است و کماکان غلبه دارد، لکن با تحولاتی که بعد از جنگ جهانی دوم و به ویژه دهه‌ی هفتاد به بعد در ساحت اندیشه و عمل به وجود آمد به نوعی، متغیرهای جدید را جهت تولید، اعمال قدرت و کسب نفوذ، وارد حوزه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست جهانی نمود.

اهتمام به نقش ایده‌ها و هویت، و به طور کلی فرهنگ در عرصه‌ی روابط بین‌الملل را می‌توان در آثار مکتب سازه‌انگاری مشاهده کرد. آثار کسانی چون «میشل بارنت» و دیگران در مورد خاورمیانه از منظر سازه‌گرایی، قابل توجه است. برای مثال، ریموند هنیه بوش در کتاب «روابط بین‌المللی کشورهای خاورمیانه» نشان می‌دهد که چگونه جریان پان عربیسم، افول کرد و اسلام به موقعیتی مشابه فراملی یا ابرملی دست یافت (بوش، ترجمه عسگر قهرمان پور، ۱۳۸۴: ۶۳۸). به عبارت دیگر، اگرچه در سده‌ی بیستم، شاهد ظهور اندیشه‌های پان عربیسم و اسلام‌گرایی در منطقه‌ی خاورمیانه و حتی در عرصه‌ی جهانی بودیم، لکن در قرن بیست و یکم، هویت‌های قومی و مذهبی بر اندیشه‌های قرن بیستم، سایه افکنده و به عنوان متغیر جدیدی، موجب ظهور نظریه‌های جدیدی در عرصه‌های گوناگون، به ویژه مسائل جهانی شده است.

روند تحولات از آغاز هزاره‌ی سوم، تاکنون، حاکی از تأثیر قدرت فرهنگی و نرم در عرصه‌ی تصمیم‌گیری و اعمال قدرت در قلمرو سیاست جهانی است. تأثیر و اعمال قدرت فرهنگی بر روند تحولات جهانی، دو پیامد عمده به همراه داشت. یکی شکل‌گیری فرهنگ مقاومت در نظام جهانی و دیگری، دیپلماسی فرهنگی و رسانه‌ها به عنوان مهم‌ترین ابزار اعمال قدرت نرم که به اختصار به توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

الف) شکل‌گیری فرهنگ مقاومت، پی‌آمد اعمال قدرت فرهنگی در سیاست جهانی

از آنجا که تمدن غربی، سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان را به عنوان «غیر»، جهت کسب هویت خویش اعلام کرد. تا از این طریق بر بحران‌های معنا و هویت که سال‌هاست گریبان آنان را گرفته است، فائق آید، لکن این مسئله، فرهنگ مقاومتی را در عرصه‌ی جهانی به وجود آورد که حوزه‌ی سیاست جهانی را تحت تأثیر قرار داد. در آسیا، بحثی پیرامون «ارزش‌های آسیایی»،

آغاز شد و نخبگان تجاری و حکومتی، ایده‌ی لیبرال را در رأس آن قرار داده و استدلال کردند که فردگرایی و پلورالیسم، عملاً موفقیت اقتصادی را نفی می‌کند. حتی در ایالات متحده، صدای بنیادگرایان پروتستان، علیه حکومت سکولار، سیاست لیبرال، سقط جنین، مورد توجه واقع شده و مقاومت‌هایی صورت گرفت (بیلیس، اسمیت، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۰۳۲). بیش‌ترین مقاومت‌ها در جهان اسلام از سوی برخی کشورهای اسلامی، در مواجهه با تمدن و فرهنگ غرب به وجود آمد. در ایران و برخی دیگر از کشورهای اسلامی تلاش کردند از طریق ممنوعیت تلویزیون‌های ماهواره‌ای از اشاعه‌ی اخبار، فیلم‌ها، نوارهای موسیقی و گسترش ارزش‌ها، نمادها و هنجارهای غربی جلوگیری نمایند؛ از این‌رو به تدریج، شاهد ظهور موج اسلام‌گرایی جدیدی با اشکال و نحله‌های گوناگون در عرصه‌ی سیاست جهانی شدیم که به طور جدی، ساختار و کارکردهای نظام بین‌الملل را به چالش کشید. همچنین بحران‌ها، قواعد جدید و مکانیسم‌های مبارزاتی نوینی در عرصه‌ی سیاست جهانی ظهور کرد که همگی، پیامد شکل‌گیری فرهنگ مقاومت در مقابل هژمونی و سلطه‌ی غرب در ساحت فرهنگی و ارزشی می‌باشد. برخی در تلاش هستند حمله‌ی امریکا به عراق و افغانستان را در این مقوله، تجزیه و تحلیل نمایند. آنان بر این باورند که حضور امریکا در منطقه‌ی خاورمیانه به دلیل انتشار ارزش‌های لیبرالی، همچون دموکراسی، حقوق بشر، دفاع از حقوق زنان و مبارزه با تروریسم است. این مهم، از منظرهای مختلفی، قابل تحلیل است و نشان می‌دهد بین قدرت سخت و قدرت نرم، رابطه‌ی وثیقی وجود دارد. به طوری که هر دو در خدمت هژمونی و سلطه‌ی جهانی است. غرب برای کسب قدرت نرم تلاش می‌کند با ابزارهای نرم از طریق حوزه‌ی فرهنگ، هژمونی خود را با اقناع و رضایت، ایجاد نماید و در غیر این صورت با ابزاری‌های سخت، سلطه‌ی خویش را جهانی کند. بنابراین، غرب دو چهره‌ی قدرت را از طریق هژمونی فرهنگی (در ساحت قدرت نرم) و سلطه (در ساحت قدرت سخت) تعقیب می‌کند.

فرهنگ جهانی شده، یک نظام چند فرهنگی است. این نظام هر چند در غرب شکل گرفت، لکن از چندین بعد تأثیر پذیرفت. در واقع، ایده‌ی لیبرال تا حدودی، چند فرهنگی است. تلاش پایان‌ناپذیر سرمایه‌داران جهانی و محلی برای سرگرم نمودن مردم و فروش کالا، نقش بسیار مهمی در التقاط فرهنگی، به ویژه در مقوله‌ی لباس، هنر، فیلم، تلویزیون، غذا و... ایفا کرد. جهانی شدن، منابع مشترکی ایجاد کرد و جهان، یکسان به نظر نمی‌آید.

فرهنگ‌های قومی، مذهبی در کنار فرهنگ جهانی شده به حیات خود ادامه دادند و مقاومت‌های زیادی در مقابل آن در چهارگوشه جهان شکل گرفت. محیط‌های چند فرهنگی، هویت‌های چندگانه‌ای به وجود آورد. از این رو، نمادهای فرهنگ‌های موجود و منافع برخی از کسانی که براساس آن فرهنگ‌ها زندگی می‌کنند را مورد چالش قرار داد. مهم‌تر، این که تعدد فرهنگی، گرایش به این دارد که به تدریج، هویت‌های چهل تکه - که خود موجب بحران هویت و معنا می‌شود - شکل گیرد. بنابراین، هویت و فرهنگ، دغدغه‌ی اساسی نظریه‌پردازان در عرصه‌ی سیاست‌های جهانی شد؛ زیرا فرهنگ، هویت جامعه و فرد را مشخص می‌کند. براساس نظریه سازه‌انگاری، کنش‌ها و رفتارهای سیاسی فرد و جامعه براساس هویت و فرهنگ آن جامعه، صورت‌بندی می‌شود. ساخت هویت در هر کشوری، به گونه‌ای مختلف است. برای مثال، در کشوری که فرهنگ دینی، از غنای خاصی برخوردار است، هویت دینی، مبنای شکل دهی به رفتارها و کنش‌های سیاسی آن کشور در عرصه‌ی سیاست داخلی و خارجی است، زیرا دین هنوز تأثیر اساسی بر فرهنگ دارد و در نتیجه می‌توان گفت جهانی شدن، چشم‌اندازهای چند فرهنگی را در سراسر جهان، ترویج نمود که خود، پی‌آمدهای مهمی در حوزه فرهنگی، سیاست جهانی به همراه دارد.

در حوزه‌ی فرهنگی، سیاست هر کشوری که با فرهنگ جهانی به ویژه فرهنگ لیبرال - که سلطه و هژمونی خود را بر جهان سایه افکنده است - به مقاومت برخیزد، به عنوان ضد انقلاب عصر جهانی، سنتی، ضد بشر و ضد توسعه معرفی می‌شود. مقاومت در مقابل فرهنگ لیبرال دموکراسی به مثابه‌ی خصومت نسبت به غرب تلقی می‌شود از آن جا که تمدن غربی به دلیل فرهنگ بی‌بندوباری و سرمایه‌داری لیبرال آن به عنوان استثمارگر و دارای بحران اخلاقی، مورد انتقاد قرار می‌گرفت. لکن مخالفت با جهانی شدن آن تا حد زیادی، کوتاه‌بینانه تلقی می‌شد. این مسئله، سیاست جهانی را تحت الشعاع قرار داد. دولت‌های غربی تلاش نمودند با ابزارهای نرم قدرت به مبارزه با فرهنگ و تمدن‌هایی که غنا و عیار خاصی دارند ادامه دهند تا ابزارهای قدرت سخت و نرم را در اختیار خود داشته باشند. کشورهای غربی، تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» کوشش کردند بر آموزه‌های فرهنگی ملل شرق و از جمله، جهان اسلام، فرهنگ و تمدن خود را برتر و آنان را وادار به پذیرش آموزه‌های ارزشی و هنجارهای غربی نمایند؛ زیرا هدف نهایی، جهانی نمودن ارزش‌های غربی از طریق مکانیسم‌های سخت و نرم قدرت بود تا از این‌راه، هژمونی و سلطه‌ی خویش را بر جهان تداوم بخشند.

دیپلماسی فرهنگی و رسانه‌ها، مهم‌ترین ابزار اعمال قدرت نرم در سیاست جهانی

با توسعه روابط بین‌الملل و افزایش تعاملات و همکاری‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، زمینه‌های نوینی برای رفع مسألت‌آمیز مناقشات و منازعات میان دولت‌ها و ملت‌ها پدیدار گشت و دیپلماسی، به عنوان یک راه حل منطقی، جایگزین توسل به زور گردید. سیاست بین‌الملل، علی‌رغم توسعه و تکامل خود، هنوز نتوانسته قدیمی‌ترین مشکل روابط بین‌الملل یا جنگ و خونریزی را که دغدغه‌ی ملت‌ها و دولت‌ها در طول تاریخ بوده است، به طور کامل مهار کند و صلح و امنیت را به ارمغان بیاورد. از این رو، دیپلماسی شیوه‌ی مسألت‌آمیز حل تعارضات و اختلافات بین‌المللی، همواره با اقبال مواجه بوده است. به طوری که با افزایش مناسبات و تعاملات ملت‌ها و دولت‌ها از یک سو و افزایش سطح آگاهی‌های سیاسی در سطح بین‌الملل و رشد افکار عمومی، کاربرد شیوه‌های دیپلماتیک، افزایش یافته است. آشکار است که با تحول طبیعت دیپلماسی و روابط دیپلماتیک، با گذشت ایام و تجربه‌ی تحولات و انقلابات در عرصه‌ی نظام بین‌الملل، به نحو محسوس و ملموس دگرگون شده است و به موازات آن، ابزارها و کارکردها و رفتارهای دیپلماسی نیز دستخوش تغییرات بنیادین گردیده است (کاظمی، ۱۳۷۰: ۲۳). زیرا روابط دیپلماتیک در چهارچوب سنت قدیم، تنها اهداف سیاست نیست و ضرورت همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، علمی و فنی، ابزارها و نگرش‌های جدیدی را در حوزه دیپلماسی پدید آورده است. بنابراین، دیپلماسی فرهنگی، امروزه در مناسبات بین‌المللی از جایگاه خاصی برخوردار است که به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران افزایش و تسهیل ارتباطات بین فرهنگی، مهم‌ترین وظیفه دیپلماسی در دوره جدید است (راست، استار، ترجمه علی امیدی، ۱۳۸۱: ۲۰۹).

آنچه اهمیت موضوع را مضاعف نموده و سرعت و تأثیر این مهم را در عرصه‌ی سیاست جهانی، ارتقا بخشیده است حضور رسانه‌ها و سیستم‌های ارتباطی جدید است. با توجه به نظریه‌ی سازه‌انگاری، نقشی که امروزه، رسانه‌ها در ساختن افکار عمومی جهان و انتشار هنجارها و ارزش‌های فرهنگی به جهانیان دارد قابل انکار نیست. از این رو، نقش نهادها و رسانه‌ها در تولید و توزیع هنجارها و ایستارها حائز اهمیت است. اساساً دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل، برداشت‌های گوناگونی از مختصات فرهنگی و ارزشی جوامع دارند که ممکن است از نگاه دارندگان آن فرهنگ متفاوت باشد. مراد از فرهنگ بین‌المللی، ارزش‌ها و هنجارهای عامی است که در طول زمان، مورد پذیرش جامعه‌ی بین‌المللی قرار می‌گیرد و عملکرد خاصی دارد.

تجلی این فرهنگ را می‌توان در چهارچوب عملکرد رژیم‌های بین‌المللی و در قالب هنجارها، مقررات، قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی جست‌وجو کرد (قوام، ۱۳۸۴: ۱۲۳).

از آنجا که هنجارها، ایستارها و آموزه‌های اخلاقی در سنجش و ارزیابی الگوهای رفتارهای بین‌المللی حائز اهمیت است از این رو فقدان استانداردهای لازم اخلاقی در عرصه‌ی سیاست جهانی، منازعات و سوء تفاهات متعددی را در اشکال مختلف به وجود می‌آورد. هر چند، این مهم، برآیند و محصول خاستگاه‌های گوناگون و مبانی معرفتی و فرهنگی خاصی است که از ساختارهای فرهنگ هر کشور برمی‌خیزد، که هر کدام از آن مبانی، رفتارها و کنش‌های سیاسی خاصی را به همراه دارد؛ لذا به سادگی نمی‌توان آن‌ها را در روابط قدرت میان دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست جهانی توجیه نمود. هر چند دیپلماسی در درون فضاها‌ی فرهنگی و هنجاری، عمل نموده و محیط نیز جنبه‌ی ارزشی دارد. لکن عملاً مورخان دیپلماسی به نفع قدرت و منافع، توضیحات فرهنگی را در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داده‌اند. بسیاری از سیاست‌مداران آگاه، نسبت به ارزش‌های فرهنگی و نقش آن‌ها در شکل دادن به ادراک‌ها و برداشت‌ها آگاهی داشته‌اند. آن دسته از عناصر فرهنگ ملی که در مطالعه‌ی سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی مورد توجه می‌باشند معمولاً عناصری هستند که به صورت نهادها در نظام سیاسی عمل می‌کنند. فرهنگ سیاسی از سه عنصر ارزش‌ها، ایستارها و رفتارهای سیاسی در کشورها تشکیل می‌شود. ارزش‌های سیاسی عبارتند از: هنجارهای آرمانی شده از لحاظ سازمان‌دهی و عملکرد نظام سیاسی و منظور از ایستارهای سیاسی: جهت‌گیری‌های افراد به سوی فرآیند سیاسی است و همچنین مراد از رفتار سیاسی شیوه‌ای است که طی آن افراد و گروه‌ها، ارزش‌ها و ایستارهای خویش را در وضعیت‌های بسیار غنی به کار می‌گیرند. در بسیاری از موارد، الگوهای رفتاری دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست جهانی - که از طریق سیاست خارجی و شیوه‌های تبیین منافع ملی در سیاست بین‌الملل تجلی می‌یابد- با توجه به ویژگی‌های هنجاری و فرهنگی و با در نظر گرفتن میزان برخورداری از قابلیت‌ها و صورت‌های پیچیده‌ی گوناگونی به صورت استیلا، تساهل، همکاری و آشتی‌ناپذیری به خود می‌گیرد. از این رو با توجه به ویژگی‌های فرهنگی و هنجاری باید این انتظار را داشت که دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست جهانی، دارای زبان دیپلماتیک گوناگون در تعاملات خویش با دیگران باشند. به عبارت دیگر، نوعی دیپلماسی فرهنگی با ادبیات خاص را تعقیب کنند در این نوع روابط دیپلماتیک، میزان مبادلات هنجاری و فصول

مشترک و غیرمشترک ارزش‌ها؛ مشخص‌کننده‌ی موقعیت دیپلماتیک دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست جهانی است.

بنابراین ممکن است، تأکید بر آموزه‌های هنجاری، ارزشی، اسطوره‌ای به درک طبقه‌بندی سیاست خارجی دولت‌ها در مسائل جهانی به صورت پراگماتیک، ایدئولوژیک اسلامی، مسیحی، دموکراتیک، کثرت‌گرا و... کمک کند. بر این اساس، آثار و ویژگی‌های فرهنگی هر دولت بر سیاست خارجی خود و انعکاس آن در تعاملات رفتاری در سیاست جهانی می‌تواند تصویر روشن‌تری از محتوای فرهنگی آن جامعه ارائه نماید؛ که این مهم از طریق روابط دیپلماتیک، به ویژه دیپلماسی فرهنگی تجلی می‌کند. منش ملی، روحیه‌ی ملی، کیفیت حکومت و جامعه و کیفیت دیپلماسی از جمله عوامل کیفی مربوط به قدرت ملی هستند که می‌توان گفت دیپلماسی فرهنگی، مغز تفکر قدرت ملی است همان‌گونه که روحیه‌ی ملی، روح آن است. به نظر می‌رسد در صورتی که قدرت دید دیپلماسی، به ویژه دیپلماسی فرهنگی، کاهش یابد و یا قدرت داوری آن دچار اشکال شود، امتیازات ناشی از موقعیت جغرافیایی، خودکفایی، تولیدات صنعتی، آمادگی نظامی و به طور کلی، چهره‌ی سخت قدرت، تأثیر زیادی نخواهد داشت. حال آن‌چه موجب توسعه‌ی تولیدات فرهنگی در عرصه‌ی جهانی می‌شود، رسانه‌ها و تکنولوژی‌های جدید ارتباطی است. رسانه‌ها یکی از ابزارهای مهم در دیپلماسی فرهنگی هستند. برای مثال، برخورداری برخی از کشورها مثل آمریکا از امکانات عظیم رسانه‌ای با توجه به کار ویژه‌ی متنوع آن‌ها در دیپلماسی فرهنگی، نقش بسیار مهمی در تأمین قدرت نرم برای این کشورها به دنبال داشته است؛ به طوری که اثرات نقش برتر آمریکا در آموزش جهانی با سلطه‌ی رسانه‌های جمعی آمریکایی، تقویت و تشدید می‌گردد. هر چند، سایه‌ی گسترده‌ی فرهنگ آمریکا گاهی موجب واکنش‌های تهاجمی می‌شود، اما این عنصر قدرت نرم ایالات متحده، یک سلاح توانا و غیرتهدیدآمیز در کوشش برای تسلط بر قلوب و اذهان نخبگان خارجی است. دیپلماسی فرهنگی، زمانی مؤثر است که بخشی از یک برنامه تبلیغاتی صریح نبوده و اگر قرار بود دولت آمریکا، اثرات اجتماعی آموزش خارجی‌ان در این کشور را به منظور تطابق‌پذیری آنان به شکل صریح، سازماندهی می‌کرد این اثرات نابود و محو می‌شد (میلز، ۱۳۸۳: ۲۱۹).

قدرت فرهنگی با میزان تأثیر و نفوذ آن تعیین می‌گردد. میزان قدرت و اقتدار فرهنگ را می‌توان بر حسب دو معیار مهم، تعیین کرد: تعداد اعضای متعهد به ارزش‌های غالب و نیز میزان تعهد به ارزش‌های غالب. در ادامه، فرهنگ قوی مشخص می‌کند توافق در میان افراد در اهمیت به

باورها و ارزش‌های فرهنگ است. اگر رضایت و توافق در مورد اهمیت ارزش‌ها و باورهای موجود داشته باشد، آن فرهنگ، قوی و اگر توافق وجود نداشته باشد، آن فرهنگ، ضعیف است. این وظیفه‌ی مهم را کشورها از طریق دیپلماسی فرهنگی فعال به کمک رسانه‌ها انجام می‌دهند. بنابراین دیپلماسی فرهنگی و رسانه‌ها دو ابزار اعمال قدرت نرم در سیاست جهانی تلقی می‌شوند. حال باید دید قدرت فرهنگ در دوره‌ی جهانی شدن، تحت چه شرایطی قرار می‌گیرد. از آنجا که ویژگی بارز در دوره‌ی جهانی شدن، گسترش ارتباطات و شکل‌گیری جهان مجازی است، نقش و اهمیت رسانه‌ها در قدرت‌یابی یا بی‌قدرتی فرهنگ باید مورد توجه قرار گیرد. در این دوره، یکی از مهم‌ترین اتفاق‌ها فشرده‌گی زمان، مکان و فضا است. این اثر، فراتر از خود حوزه‌ی رسانه است. توان تأثیرگذاری رسانه‌ها بیش از گذشته شده است و در نتیجه، فرهنگی که سریع و بهتر خود را با شرایط جدید، وفق داده و از امکانات آن استفاده کند بازیگر مؤثرتری بوده و قدرت بیش‌تری در عرصه‌ی بین‌الملل، کسب خواهد کرد. به نظر می‌رسد تعامل بین قدرت سخت و نرم می‌تواند به توسعه و نفوذ هر دو چهره‌ی قدرت، منجر شود؛ به عبارت دیگر، سایر مؤلفه‌های قدرت؛ هم چون قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی می‌تواند در توسعه و نفوذ قدرت فرهنگی یک واحد سیاسی در سطح نظام بین‌الملل تأثیر فراوانی داشته باشد.

جایگاه قدرت نرم در انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران به عنوان انقلابی برای خدا و معنویت و ارزش‌ها نه تنها ریشه در اعتقادات اسلامی داشت بلکه محرک و هدف خود را در دین جستجو می‌کرد. اندیشه انقلاب اسلامی به عنوان نمونه‌ای تازه از نظام حکومتی در چشم‌انداز جهانی که از سرچشمه‌ی زلال اسلام ناب نشأت گرفته بود، توانست در زمانی کوتاه مرزهای محدود جغرافیایی را درنوردد و پیام اصلی خود را که همانا مبارزه با ظلم و ستم و برپایی حکومتی عادلانه بود، به دورترین نقاط جهان برساند. از دیگر سو، انقلاب اسلامی با شکستن انحصارگرایی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل و برهم‌زدن معادلات جهانی و منطقه‌ای توانست اعتماد به نفس را در مسلمانان تقویت کند و با شالوده‌ریزی نظم بین‌الملل فارغ از سلطه‌ی قدرت‌های استکباری بر اساس سیاست «نه شرقی نه غربی» بارقه امید را در دل میلیون‌ها مسلمان و مستضعف جهان بیدار نگه دارد.

استفاده از قدرت نرم به منظور نشان دادن مشروعیت سیاست‌های انقلاب اسلامی را می‌توان چهره‌ای جدید از قدرت قلمداد کرد که دربرگیرنده‌ی مؤلفه‌های فرهنگی، ایدئولوژیک، سیاسی

و فکری بوده است. ارزش‌هایی نظیر مردم‌سالاری دینی و کمک‌های بشردوستانه به نهضت‌های رهایی‌بخش و ارتقای توانمندی‌های علمی و فرهنگی کشور را می‌توان در زمره‌ی موارد اهتمام به قدرت نرم برشمرد. قدرت نرم از آنجا که به صورت آرام و تدریجی حرکت می‌کند از اثرگذاری بیش‌تر و مداوم‌تری برخوردار است، چرا که می‌تواند با تفسیر سیاست‌های فکری و فرهنگی به ایجاد تغییرات بنیادین و راهبردی یاری رساند. قدرت نرم در فرآیند انقلاب اسلامی چیزی بیش از ترغیب و یا توانایی تهییج ملت‌ها بوده است چرا که علاوه بر آن دربردارنده‌ی مفهوم توانایی جذب افراد نیز می‌باشد که عموماً به موافقت و رضایت منجر می‌گردد. به بیان دیگر، در روابط مبتنی بر اخلاق، قدرت نرم از توان جذب‌کننده‌ای برخوردار است به گونه‌ای که می‌تواند رفتار مردم را با جذابیتی قابل رؤیت اما غیرمحسوس تعیین کند و تغییر دهد. بهره‌گیری انقلاب اسلامی از جذابیت پیام برای ایجاد اشتراک بین ارزش‌های اسلامی، استقلال‌ی و ضداستکباری، ترغیب مسلمانان و ملت‌های جهان سوم به همکاری و تشریک مساعی برای دستیابی به هدف مشترک و تبیین فرهنگ و ارزش‌های انقلابی و الگوی توسعه‌ی بومی و درونزا حکایت از جذابیت اندیشه‌ی انقلاب اسلامی در صحنه‌ی بین‌المللی داشت به گونه‌ای که توانست بدون مجبور کردن مردم به تغییر رفتار از طریق تهدید و یا پرداخت هزینه، آنان را برای کسب نتیجه‌ی دلخواه و مطلوب جلب و جذب نماید.

انقلاب اسلامی با تکیه بر قدرت نرم‌افزاری به‌ویژه ارزش‌هایی چون ایثار، شهادت‌طلبی، معنویت‌گرایی، عدالت‌باوری، حق‌گرایی و استقلال‌طلبی توانست ضمن ایجاد تحول فرهنگی در سطح داخلی، به احیای خودباوری دینی و بیداری اسلامی در عرصه منطقه‌ای و تأثیرگذاری بر مناسبات جهانی بپردازد و اقتدار نرم‌افزاری خود را در عرصه‌ی بین‌المللی به منصفی ظهور رساند. در واقع، انقلاب اسلامی با حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان و نیز نهضت‌ها و حرکت‌های آزادی‌بخش توانست به احیای مجدد عظمت و شکوه تمدن اسلامی در عرصه‌ی بین‌الملل همت گمارد. انقلاب اسلامی توانست به عنوان انقلابی واقعی، مردمی، مترقی و اصیل و دارای نیروی عظیم معنوی در جهان نوین و با تبیین پیام وحدت و قدرت جهان اسلام چهره‌ی حقیقی قدرت نرم‌افزاری خود را بر جهانیان نمایاند، با پیام معنوی و اخلاقی خود به عنوان انقلابی نیرومند تمامی معادلات جهانی را درهم شکند و با گشودن جبهه‌ای ثالث در نظام بین‌الملل فارغ از سلطه قدرت‌های استکباری، نظم نوین نرم‌افزاری را در روابط بین‌الملل رقم زند (دهشیری: شماره ۵۷).

مؤلفه‌های قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران بر مبنای آموزه‌های اسلام و تأکید بر مؤلفه‌هایی مانند فرهنگ و ارزش‌های سیاسی شکل گرفت. این امر ماهیت انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران را از دیگر نظام‌ها متفاوت ساخت. در مفهوم‌سازی اولیه از قدرت نرم مؤلفه‌هایی مثل فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و مطلوب‌های سیاست خارجی بیان گردیده است، بر این اساس، مؤلفه‌های قدرت نرمی که در اسلام مطرح می‌باشد، متفاوت از آن چیزی است که در مفهوم سازی اولیه از این قدرت توسط جوزف نای ارائه شده است. علت این تفاوت در نوع نگاه به قدرت، انسان، اخلاق و خدا است. منابع قدرت نرم اسلامی، بر ارزش‌هایی چون ایشار، شهادت طلبی، معنویت‌گرایی، عدالت‌باوری، ولایت‌مداری، حق‌گرایی و استقلال‌طلبی استوار است به گونه‌ای که ضمن ایجاد تحول فرهنگی در سطح داخلی بر روند تحولات خودباوری دینی و بیداری اسلامی در حوزه پیرامونی خود نیز تأثیرگذار بوده است (جعفری پناه، میراحمدی، ۱۳۹۱: شماره ۸).

چشم‌انداز ۱۴۰۴ و قدرت نرم فرهنگی (تأثیر- الهام بخشی)

با تحلیل متن سند چشم‌انداز می‌توان منابعی را یافت که قدرت نرم‌افزاری ایران را افزایش می‌دهند. در این میان، یکی از مؤلفه‌های راهبردی برای ارتقاء و اشاعه قدرت نرم‌افزاری نظام جمهوری اسلامی، «الهام بخشی فرهنگی» می‌باشد.

سند چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی، در مورد جایگاه مطلوب جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام در بیست سال آینده، از مفهوم الهام‌بخشی بهره گرفته است. تأملی در این عبارت نشان می‌دهد، واضعان آن نیم‌نگاهی به قدرت جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام داشته و آن را معادل یا جایگزین مناسبی برای عبارت صدور انقلاب اسلامی با توجه به شرایط منطقه و نظام بین‌الملل در دو دهه گذشته دانسته‌اند. الهام بخشی، ظرفیت به مراتب بیش‌تری در قیاس با قدرت نرم برای رساندن پیام اسلام و جمهوری اسلامی ایران دارد. الهام‌بخشی به جای مغزها اغلب متوجه قلب‌هاست و با قلب‌ها سخن می‌گوید. ممکن است ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و سیاست‌های یک کشور با کشوری دیگر متفاوت باشد؛ اما پیام یک کشور بر دل مردم کشور دیگر بنشیند؛ همان گونه که پیام انقلاب اسلامی ایران با وجود رخ دادن در یک سرزمین متفاوت، به دل بسیاری از مسلمانان جهان نشست. منبع تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بیش‌تر از

آن‌که سیاست‌ها و فرهنگ باشد، اصل دعوت و الهام‌بخشی ریشه در سنت اسلامی دارد. انقلاب اسلامی، الهام بخش شد چون در فضای آن روز جهان، اصول فراموش شده‌ای را مورد تأکید قرار داد که به باور خیلی‌ها این اصول در حال انقراض بود. فضای داخلی، وحدت و همدلی گروه‌های سیاسی و مردم نیز پشتوانه‌های این الهام‌بخشی بودند. گفتمان سیاسی - اجتماعی برآمده از انقلاب اسلامی به پشتوانه‌ی فکری - عقیدتی نظام جمهوری اسلامی تبدیل شد و بازتولید این گفتمان در سال‌های بعد، بقا و توسعه نظام را تضمین کرد. به تعبیری، جمهوری اسلامی پس از استقرار و حتی در دوره جنگ تحمیلی، قدرت خود را نه بر پایه نیروهای نظامی، انتظامی یا شبه نظامی و در خیابان‌ها، بلکه بر پایه ایمان و باور استوار کرد. پذیرش سبک زندگی مورد نظر جمهوری اسلامی ایران، شکل خاصی از الهام‌بخش بودن است که می‌تواند در سطح منطق‌ها و حتی جهان اسلام نیز اتفاق افتد. می‌توان برای الهام‌بخش بودن از ابزارهایی نظیر شبکه‌های ماهواره‌ای، اینترنت، فیلم، موسیقی و نظیر این‌ها بهره گرفت، اما همواره باید در نظر داشت که محتوای ابزارهای مورد استفاده با محتوای ابزارهای مورد استفاده نظام‌های غیراسلامی متفاوت باشد. ابزارهای مورد استفاده الهام‌بخشی باید جذابیت داشته باشد و این جذابیت نباید از راه پناه بردن به جذابیت‌های تبلیغی نظام سرمایه‌داری و به طور مشخص جذابیت مصرف، جنسیت و خشونت باشد. الهام‌بخش بودن چیزی فراتر از جذابیت و تعیین دیگران است. اسلام به دنبال ایمان‌های تصنعی از راه تعیین علایق و منافع دیگران از راه ایجاد جذابیت نیست؛ زیرا در اسلام کیفیت، مقدم و ارجح‌تر از کمیت است. نظر به آنچه گفته شد می‌توان استنباط کرد استفاده از مفهوم الهام‌بخشی در سند چشم‌انداز اتفاقی نبوده و مبتنی بر درکی صحیح از تفاوت این مفهوم با سایر مفاهیم مشابه در ادبیات روابط بین‌الملل است (قهرمان پور، ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۷۲).

الهام‌بخشی فرهنگی تکامل یافته و بازسازی شده، راهبرد صدور فرهنگی انقلاب است که در سند چشم‌انداز با عنوان «الهام‌بخشی» به کار گرفته شده است و با داشتن مؤلفه‌های چون؛ فرهنگ و ارزش‌های اسلامی، الگوی مردم سالاری دینی، تحکیم توسعه کارآمد و ارائه الگوی پیشرفت، نواندیشی دینی، معناسازی و پویایی فکری (رهیافت مفهوم سازی) و ترویج جامعه اخلاقی از قابلیت زیادی برای ارتقاء قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. در عین حال باید اذعان داشت که الهام‌بخشی راهبردی به وسیله شیوه‌ها و ابزارهای نرم‌افزاری و فرهنگی صورت می‌گیرد که عبارتند از؛ صدور فرهنگی انقلاب از طریق تبلیغ، ارائه یک الگو و مدل نمونه،

استفاده از ابزار فرهنگ و تمدن، تأکید بر پتانسیل‌های اسلامی و توانایی‌های ایران به عنوان یک بازیگر مؤثر در منطقه جهان اسلام، شیوه‌های نرم‌افزاری و مبتنی بر قدرت نرم. قدرت نرم مانند سایر اشکال قدرت برآیندی از برخی منابع است. اهمیت شناخت و آگاهی از منابع آن است که این منابع به میزان زیادی تعیین‌کننده‌ی ماهیت آن قدرت می‌باشند. به نظر نای، قدرت نرم در یک کشور می‌تواند از سه منبع اصلی فرهنگ، ارزش‌ها و سیاست داخلی و خارجی پدید آید (عسگری، ۱۳۹۰: ۶۸). با این تفاسیر منابع قدرت نرم در جمهوری اسلامی ایران در سند چشم‌انداز در سه دسته سیاسی، فرهنگی، اقتصادی قابلیت بازشناسی دارد که این مولفه‌ها به قرار زیر است.

منابع فرهنگی قدرت نرم سند چشم‌انداز ۱۴۰۴

هویت اسلامی و انقلابی	الهام‌بخش در جهان اسلام	بهره‌مند از امنیت اجتماعی
جامعه اخلاقی	پویایی فکری و اجتماعی	نهاد مستحکم خانواده
اتکال به قدرت لایزال الهی	عزم ملی	متکی بر اصول اخلاقی و ارزش‌های اسلامی
مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی	تأثیرگذاری بر اساس تعالیم اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره)	مردم‌سالاری دینی
فعال، مسئولیت‌پذیر، ایثارگر و رضایت‌مند	روحیه تعاون و سازگاری اجتماعی، عدالت اجتماعی	سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی

منابع اقتصادی قدرت نرم در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴

توسعه‌یافتگی اقتصادی، علمی و فن‌آوری	برخورداری از دانش پیشرفته	توانایی در تولید علم و فن‌آوری	رفاه و امنیت غذایی
فرصت‌های برابر و توزیع مناسب درآمد	رهایی از فقر، فساد و تبعیض	جنبش نرم‌افزاری و تولید علم	رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی
ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه	رسیدن به اشتغال کامل	سهم برتر منابع انسانی	سرمایه اجتماعی در تولید ملی

منابع سیاسی قدرت نرم در سند چشم انداز ۱۴۰۴

تأثیرگذاری بر همگرایی اسلامی در منطقه	تحکیم الگوی مردم سالاری	بازدارندگی همه‌جانبه، امن، مستقل و مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی	تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل	کوشش برنامه‌ریزی شده و مدیرانه جمعی در مسیر تحقق آرمان‌ها
پیوستگی مردم و حکومت	مفتخر به ایرانی بودن	متعهد به شکوفایی ایران	متعهد به انقلاب و نظام اسلامی	اصول عزت، حکمت و مصلحت در تعامل مؤثر و سازنده با جهان

نتیجه‌گیری

نگارنده در ابتدای مقاله کوشش نمود بعد از تعریف عملیاتی برخی از مفاهیم، چگونگی ارتباط قدرت فرهنگی و سیاست خارجی را با توجه به مؤلفه‌های تحلیلی قدرت فرهنگی بررسی نماید. سپس جایگاه قدرت فرهنگی و نقش و تأثیر قدرت فرهنگی بر روند تحولات جهانی مورد بررسی قرار داد و با اشاره به شکل‌گیری فرهنگ مقاومت در سیاست جهانی و دیگر این که دیپلماسی فرهنگی و رسانه‌ها به عنوان مهم‌ترین ابزار اعمال قدرت نرم (فرهنگی) در سیاست جهانی، تأثیر شگرفی بر پیشبرد اهداف و منافع ملی کشورها دارد به تبیین نقش فرهنگ در سیاست بین‌الملل پرداخت.

و در مبحث تروریسم با پرداختن به این مساله که درمبارزه با تروریسم برای تحقق صلحی عادلانه و جهانی باید راهبردهای مؤثری را اعمال نمود تا بتوان بر گونه‌های متفاوت آن فایق آمد. از این رو، اتخاذ راهبردهای بازدارنده‌ای همچون برنامه‌ریزی جهت تقویت توان فکری توده‌ها، حفظ و تقویت مشروعیت سیاسی و گسترش روند توسعه‌ی سیاسی، شناخت و آگاهی کامل از واقعیت‌ها، برنامه‌ریزی سازمان‌دهی شده برای تبیین حدود دولت و ملت جهت اخذ نتیجه‌ی مثبت از قضاوت مردمی، آگاه نمودن افکار عمومی از منبع واقعی ترس ناشی از تحرکات تروریستی می‌تواند به همراه دیگر مؤلفه‌ها در پیشگیری و سرکوب تروریسم جهت نیل به اهداف آرمانی همچون صلح پایدار مؤثر واقع گردد، ضرورت اتخاذ رویکرد فرهنگی

نسبت به این مساله را و اینکه راهکار صلح و کنترل تروریسم توسط قدرت نرم صورت می‌گیرد گوشزد کرد.

با بررسی سند چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران می‌توان دریافت که مؤلفه «الهام بخش بودن» در متن سند چشم‌انداز، یکی از راهبردهای اساسی ارتقاء توان ملی و قدرت نرم‌افزاری جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ می‌باشد. الهام‌بخشی فرهنگی را می‌توان تشریح و ترویج اهداف، آرمان‌ها، آموزه‌ها و گفتمان انقلابی به مردمان مشتاق تعریف کرد به طوری که مقوله الهام‌بخشی بیش از آنکه ناشی از عرضه از سوی جمهوری اسلامی باشد، معلول تمنا و تقاضای ملل دیگر برای شناخت و الگوبرداری از انقلاب اسلامی می‌باشد. الهام‌بخشی فرهنگی در کشورهای مسلمان بر پایه مؤلفه‌های ایدئولوژی اسلامی و ترویج حضور معنویت در سیاست استوار است که ارزش‌های اسلامی و انسانی را مانند عدالت‌طلبی، مبارزه با استبداد و استعمار، حمایت از مستضعفین و محرومین را از طریق آگاهی بخشی ملت‌های دیگر و آشنا کردن آن‌ها به حقوقشان دنبال می‌کند. الهام‌بخشی و صدور فرهنگی انقلاب نیازمند ابزارها و شیوه‌هایی برای اشاعه هستند و با توجه به پیوست فرهنگی الهام‌بخش بودن در سند چشم‌انداز، شیوه‌های الهام‌بخشی به صورت نرم‌افزاری و راهبردهای فرهنگ‌محور صورت می‌گیرد که از آن جمله می‌توان به مواردی همچون: صدور فرهنگی انقلاب از طریق تبلیغ، ارائه یک الگو و مدل نمونه، استفاده از ابزار فرهنگ و تمدن، تأکید بر پتانسیل‌های اسلامی و توانایی‌های ایران به عنوان یک بازیگر مؤثر در منطقه جهان اسلام، شیوه‌های نرم‌افزاری و مبتنی بر قدرت نرم اشاره داشت. الهام‌بخشی در بند هفتم سند چشم‌انداز بیست ساله دارای مؤلفه‌های فرهنگی است که بر توان نرم‌افزاری و قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌افزاید و مؤلفه‌های الهام‌بخشی با بسترسازی و ایجاد زمینه‌های مناسب برای الگو شدن هنجارها و ارزش‌ها، و جهان‌بینی جمهوری اسلامی ایران در کشورهای منطقه و جهان اسلام، ضریب تأثیرگذاری و نفوذ فرهنگی ایران را ارتقاء بخشیده و بخش‌هایی از پتانسیل‌های بالقوه را بازتولید می‌کند و از آن جمله می‌توان به مؤلفه‌هایی همچون: فرهنگ و ارزش‌های اسلامی، الگوی مردم‌سالاری دینی، تحکیم توسعه کارآمد و ارائه الگوی پیشرفت، نواندیشی دینی، معناسازی و پویایی فکری (رهیافت مفهومی‌سازی) و ترویج جامعه اخلاقی اشاره کرد.

منابع و مأخذ

۱. بروست راست و هاروی استار، سیاست جهانی محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، ترجمه علی امیدی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱.
۲. بشیریه حسین، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم (تهران: نشر طلوع، ۱۳۷۹).
۳. بیلینس جان و اسمیت استیو، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ج ۲.
۴. تاجیک محمد رضا، جنبش دانشجویی و سیاست فرهنگی، ماهنامه آیین، ش ۱۰، دی ماه ۸۶.
۵. تراسبی دیوید، اقتصاد و فرهنگ، ترجمه کاظم فرهادی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۲).
۵. توحید فام محمد، فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها (تهران: نشر روزنه، ۱۳۸۲).
۶. جعفری پناه مهدی، میر احمدی منصور، مؤلفه‌های قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران با رویکرد اسلامی، مجله معرفت سیاسی - پاییز و زمستان ۱۳۹۱ - شماره ۸.
۷. دهشیری محمدرضا، جایگاه قدرت نرم در انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه حضور / شماره ۵۷.
۸. ساعی، احمد، معصومی، مجید، ۱۳۹۰، تاثیر تروریسم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)، شماره ۲.
۹. شیلر هربرت، وسایل ارتباطی جمعی و امپراتوری امریکا، ترجمه احمد عابدینی (تهران: نشر سروش، س ۱۳۷۷).
۱۰. عسگری، محمود، (۱۳۹۰)، قدرت افکنی الزامی برای دارندگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی).
۱۱. فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، دوره سوم، شمار ششم، بهار ۱۳۹۱، مبارزه با تروریسم؛ راهبردی مؤثر در تحقق صلح عادلانه جهانی.
۱۲. قوام عبدالعلی، «فرهنگ بخش فراموش شده و یا عنصر ذاتی نظریه روابط بین‌الملل»، مجله سیاست خارجی، سال ۱۹، تابستان ۱۳۸۴.
۱۳. قوام عبدالعلی، روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۴).
۱۴. قهرمانپور، رحمان (۱۳۸۹)، تقدم الهام بر قدرت نرم در سیاست های کلان ج.ا.ایران در جهان اسلام)، (فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم، بهار شماره ۲۸).

۱۵. کاظمی سید علی اصغر، دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی روابط بین‌الملل، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰).
۱۶. کاظمی علی اصغر، نقش قدرت در جامعه و روابط بین‌الملل (تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹).
۱۷. میلز سی رایت، نخبگان قدرت، ترجمه بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی (تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۳).
۱۸. گی‌روشه، کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی (مشهد: نشر دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۷).
۱۹. مشفق محمد علی، «قدرت نرم»، روزنامه اعتماد ملی، ۸۶/۱۰/۳۰.
۲۰. نقیب زاده احمد، تأثیر فرهنگ ملی بر رفتار سیاسی ایرانیان (تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲).
۲۱. نای جوزف، کاربرد قدرت نرم، ترجمه سید رضا میرطاهر (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۲).
۲۲. هینه بوش زی‌موند، «روابط بین‌المللی کشورهای خاورمیانه»، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هشتم، ش ۳، ۱۳۸۴.

